

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال پانزدهم، شماره اول

بهار ۱۳۹۳، شماره مسلسل ۵۷

دلایل تاریخی مخالفت با خلافت منصوص

از دیدگاه نقیب ابوجعفر (۶۱۳ق.)

تاریخ دریافت: ۹۳/۷/۸

تاریخ تأیید: ۹۳/۹/۲۸

ناهد طیبی*

عوامل مخالفت با نص خلافت از موضوعاتی است که قرن‌ها، ذهن و اندیشه صاحب نظران مسلمان را مشغول ساخته است. بررسی دیدگاه‌های گوناگون درباره چرایی مخالفت‌ها می‌تواند بخش‌هایی ناپیدا از تاریخ را ترسیم کند. نقیب ابوجعفر (۶۱۳ق.)، عالم و متکلم شیعی، یکی از افرادی است که در این زمینه، اندیشه‌هایی ناب دارد اما تا کنون آرای او درباره خلافت بررسی نشده است. مجموعه دیدگاه‌های او را می‌توان در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی (۶۵۶ق.) جست‌وجو کرد. در یک نگاه کلی، مجموعه دلایل مخالفت با خلافت منصوص از دیدگاه او را می‌توان در تفاوت بینش‌ها و نگرش‌های اهل سنت درباره خلافت، وجود زمینه‌های مخالفت در زمان حیات پیامبر ﷺ که موجب جرأت مخالفان شده بود، عذر تراشی‌هایی علیه امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و نوع نگاه به شخصیت آن حضرت و نیز ابوبکر ترسیم کرد.

واژه‌های کلیدی: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، خلافت، مشروعیت خلافت، نقیب ابوجعفر، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

* دانش آموخته حوزه علمیه قم و مدرس جامعه الزهراء علیها السلام.

مقدمه

پس از جریان سقیفه و تغییر مسیر خلافت، دو دیدگاه متفاوت در میان مسلمانان ایجاد شد. گروهی معتقد به وجود نص به معنای کلام صریح پیامبر ﷺ درباره جانشینی پس از آن حضرت ﷺ بودند و گروهی مصلحت دیدند، نص و انتصاب را رها کنند و به انتخاب جمعی روی آورند.

بررسی دلایل هر دو گروه برای ایجاد فضای مناسب گفت‌وگو در جوامع علمی اهمیت دارد. واکاوی دلایل هر یک از دو طرف می‌تواند بخش‌های مبهمی از تاریخ را روشن کند و مانع تداوم یک حرکت نادرست سیاسی گردد.

ابن ابی الحدید معتزلی (م. ۶۵۶)، دانشمندی سنی مذهب در این زمینه از استاد شیعی خود، نقیب ابوجعفر (م. ۶۱۳) مطالبی بیان می‌کند که دقت در آنها، حقایق بسیاری را روشن می‌سازند. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که براساس دیدگاه نقیب ابوجعفر، چرا با وجود اثبات نص جلی و خفی از سوی پیامبر ﷺ برخی از بزرگان صحابه با نص پیامبر ﷺ مخالفت کردند و بر خلاف آن عمل نمودند؟

تا کنون درباره پیشینه مسئله پژوهشی حاضر می‌توان به دو اثر اشاره کرد:

در سال ۱۳۸۷ش/۲۰۰۹م کتاب «آراء و تحلیلات النقیب ابوجعفر» نوشته عباس علی در مرکز الافاق للدراسات در قم منتشر شد. این کتاب به جمع‌آوری دیدگاه‌های نقیب در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید می‌پردازد و نویسنده پس از مقدمه‌ای سه صفحه‌ای و بدون اشاره به زندگی‌نامه نقیب و تحلیل دیدگاه‌های وی، مجموعه‌ای از مطالب منقول از او را گردآوری کرده است. در پنجاه و پنج صفحه پایانی این کتاب با عنوان ملاحق ملحق، زندگی‌نامه نقیب به طور کامل از کتاب اعیان الشیعه استخراج شده و همراه با چهار ملحق دیگر معرفی شده است. این اثر ترجمه نشده و به تحلیل آرای نقیب نپرداخته است و با مقاله حاضر تفاوت دارد.

همچنین کتاب جانشینان پیامبر ﷺ در پرتو شرح نهج البلاغه نوشته سیدعلیرضا

واسعی، مباحثی را دربارهٔ مخالفت با نص خلافت به طور کلی و بدون توجه و تمرکز بر دیدگاه‌های نقیب ابوجعفر مطرح کرده است.

مفاهیم کلیدی پژوهش حاضر عبارت هستند از:

الف) نص: نص اصطلاحی است که در علم اصول، علوم قرآن و علم کلام به کار می‌رود. واژه نص با دو مفهوم رفع و منتها معرفی می‌شود. در العین آمده است:

نصّ هر چیز، به معنای انتهای آن است و سخنی که با صوت بلند و رسا

گفته شود، نص است.^۱

ابن منظور در این باره می‌نویسد:

نص، چیزی را بالا بردن است و نص الحدیث به معنای رفع آن است. پس

منصوص هر چیزی است که ظاهر باشد.

ابن منظور به نقل از ابن اعرابی، موارد دیگری، مانند تکیه دادن به رییس بزرگ‌تر، متوقف شدن، تعیین بر چیزی و شدت امر را به معنای نص معرفی می‌کند و می‌نویسد:

منصّه به معنای غایت و نهایت فصاحت، شهرت و ظهور است.^۲

ابن اثیر، نصّ را به معنای دورترین نقطه و هدف هر چیز می‌داند.^۳ هم‌چنین گفته می‌شود که سخن مشخص و سخنی که فقط دارای یک معنا باشد نص است.^۴ معنای اصطلاحی نصّ بنا به نقل جرجانی، چیزی است که بر وضوح نظر گوینده می‌افزاید و کلام را به سوی معنا می‌کشاند.

تهانوی در این باره می‌گوید:

گفته شده، نص چیزی است که در آن احتمال تأویل نرود. بنا بر این، لفظ بر

معنای مشهورتر که کلام به سوی آن کشانده شود، حمل می‌شود.^۵

از نظر اصطلاح کلامی، خواجه نصیر الدین طوسی معتقد است که خلافت

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به وسیله نص؛ یعنی کلام صریح به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله، آن هم با نص جلی اعلام شده است.

ب) نقیب ابوجعفر: او یحیی بن محمد بن محمد بن ابو زید است. کنیه او، ابوجعفر بود و نام پدرش به اختلاف، أبو طالب^۶، ابو زید^۷، محمد بن محمد بن ابو زید^۸ و محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن علی^۹ بیان می‌شود. او ادیبی متکلم و اندیشمندی در نیمه دوم قرن ششم هجری بوده که در انساب و تاریخ تبخر فراوانی داشته است. او در سال ۵۴۸ هـ ق در بصره متولد شد و در سال ۶۱۳ هـ ق در بغداد از دنیا رفت.^{۱۰}

ابن ابی الحدید درباره وی می‌نویسد:

خدای! ابوجعفر حسنی نقیب را بیامزد که هیچ عالم فاضلی نمی‌توانست

منکر فضل و علم او شود.^{۱۱}

بنا به تصریح ابن ابی الحدید، وی زیدی بوده و از امامیه نبوده است. دکتر مصطفی جواد، نقیب را یگانه دوران خود در فلسفه تاریخ می‌داند^{۱۲} و لقب فیلسوف الادب و الاخبار را به وی می‌دهد.^{۱۳}

ج) ابن ابی الحدید: عز الدین ابو حامد عبدالحمید بن هبة الله بن محمد بن محمد بن حسین بن ابی الحدید مدائنی در سال ۵۸۶ هـ ق در مدائن چشم به جهان گشود.^{۱۴} به گفته یاقوت حموی در کرخ رشد کرد.^{۱۵} شرح گسترده‌ای از زندگانی او را محمد ابوالفضل ابراهیم، محقق کتاب شرح نهج البلاغه در ابتدای کتاب آورده است^{۱۶} و به علت پرهیز از تکرار، از بیان آن در این مقاله خودداری می‌شود.

در اینجا تنها به این نکته اشاره می‌شود که به نظر وی، ابن ابی الحدید، متکلمی جدلی و مناظره کننده است که بر اساس مذهب اعتزال پیش می‌رود و به مجادله، مناظره، محاجه و مناقشه می‌پردازد و در شرح نهج البلاغه و بسیاری از کتاب‌های خود، آرای خویش را بیان می‌کند.^{۱۷}

ابن ابی الحدید علاوه بر نقیب ابوجعفر از اساتید علوی دیگری مانند ابومحمد قریش بن سبیع بن مهنّا^{۱۸} (م. ۶۲۰هـ.ق) و شمس الدین فخار بن معد موسوی^{۱۹} (م. ۶۳۰) بهره برده است اما بیشتر نقل‌ها و روایت‌های شفاهی وی از نقیب ابوجعفر است. وی در سال ۶۵۶ هـ.ق وفات یافت. در هیچ منبعی به محل قبر وی اشاره نمی‌شود. این نکته قابل توجه است که آرامگاه چنین عالم بزرگی نامعلوم است. در مقاله حاضر با استفاده از کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید به طرح دیدگاه‌های نقیب ابوجعفر در دو بخش خواهیم پرداخت:

۱. انواع برخورد با نص خلافت از دیدگاه نقیب ابوجعفر؛
۲. بررسی دلایل تاریخی مخالفت با نص خلافت از دیدگاه نقیب ابوجعفر.

۱. انواع برخورد با نص خلافت از دیدگاه نقیب ابوجعفر

با دقت در گفت‌وگوها و پرسش و پاسخ‌های نقیب ابوجعفر و ابن ابی الحدید و آنچه در شرح نهج البلاغه نوشته شده است، می‌توان انواع برخوردها را با نص خلافت در صدر اسلام طبقه بندی کرد. گونه شناسی برخوردها در بررسی دلایل و تحلیل وقایع پس از سقیفه مؤثر است و تصویری واقعی از رخداد‌های موجود نشان می‌دهد. براساس دیدگاه نقیب ابوجعفر نوع برخورد با نص خلافت را در پنج گروه می‌توان بررسی کرد:

۱-۱. انکار نصّ

نقیب ابوجعفر درباره ردّ و انکار نصّ از دو زاویه بحث می‌کند: رد و دفع نصّ از سوی انصار و ردّ آن از سوی عمر بن خطاب با وجود آن که نصّ خلافت را از زبان پیامبر ﷺ شنیده بودند. او بر نتیجه انکار نصّ که ترک نصّ است متمرکز می‌شود. او به شواهد تاریخی اشاره می‌کند و مخالفت با نصّ رسول خدا ﷺ را در زمان حیات پیامبر ﷺ مطرح می‌نماید. او اثبات می‌کند که مخالفت با نصّ در موارد دیگر از سوی انصار رخ داده بود و عمر بن خطاب در مواردی به انکار نصّ و در نتیجه مخالفت با آن و یا

ترک آن پرداخته است.^{۲۰}

تعبیرهای نقیب ابوجعفر درباره انکار نصّ از سوی انصار و عمر بن خطاب عبارت است از:
۱. همواره در مواردی مانند این، آن‌گاه که مصلحت می‌دیدند از مخالفت با

نص پیامبر (ص) ابایی نداشتند.^{۲۱}

۲. عمر بن خطاب بارها با نظر رسول خدا در اموری که نسبت به آنها تأکید

داشت مخالفت کرد و آن حضرت هم با رأی او مخالفت نمی‌کرد.^{۲۲}

۲-۱. پذیرش نصّ

نقیب ابوجعفر به گونه اثباتی برخورد در برابر نصّ اشاره می‌کند. او بر این باور است، عده‌ای که به صورت پیدا و پنهان به وجود نصّ خلافت قایل بودند و از آن سخن می‌گفتند، به سکوت دعوت می‌شدند و به آنان گفته می‌شد که برای دفع فتنه مبادرت به بیعت با ابوبکر کنند. او برخی از دلایلی را که به عنوان عذر تراشی برای جلوگیری از خلافت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بیان می‌شد، کم سن و سال بودن امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام، بغض عرب نسبت به او، قوی‌تر بودن ابوبکر به سبب حمایت عمر بن خطاب و پشتیبانی جامعه عرب می‌داند.^{۲۳}

ابن ابی الحدید چند خبر در این زمینه را برای نقیب ابوجعفر می‌خواند و در پی خواندن آنها و تحلیل‌های نقیب ابوجعفر می‌گوید:

از این اخبار چنین بر می‌آید که پیامبر صلی الله علیه و آله خلافت امیرالمؤمنین حضرت علیه السلام

نصّی فرموده بود اما من نمی‌توانم بپذیرم که صحابه با توجه به تصریح آن

حضرت صلی الله علیه و آله، دیگری را برای خلافت انتخاب کرده باشند.^{۲۴}

اخباری که وی بیان می‌کند و دلالت بر پذیرش نصّ از سوی عده‌ای دارد، عبارت

هستند از:

۱. سخن ابن عباس به عمر بن خطاب در هنگام سفر به شام که گفته بود علی علیه السلام

عقیده دارد پیامبر صلی الله علیه و آله او را به جانشینی خود منصوب کرده است و عمر در پاسخ گفت:

بر فرض که رسول خدا، این را برای او می‌خواست ولی چه سود که خدا چنین اراده نفرموده بود و اراده خدا مقدم بر اراده رسول او است.

۲. روزی عمر به ابن عباس گفت:

پسر عمویت از فرط ریاکاری آن قدر عبادت کرده که چشمانش ضعیف و بدنش نحیف شده است. او می‌خواهد خود را برای خلافت شایسته نشان دهد و نام خویش را بر سر زبان‌ها اندازد.

ابن عباس در پاسخ گفت:

علی چه نیازی به این کار دارد در حالی که رسول خدا او را برای این امر (خلافت) معرفی کرده بود ولی از او دریغ داشتند.

۳. عمر در گفت‌وگویی با ابن عباس در ابتدای خلافت خود می‌گوید:

آری! پیامبر ﷺ در این باب اشاره و کنایه‌ای فرمود ولی نه به گونه‌ای که بتوان با آن چیزی را ثابت کرد. پیامبر می‌خواست در روزهای بیماری خویش به این معنا تصریح کند ولی من به خاطر دل سوزی و حفظ اسلام مانع شدم.^{۲۵} به گزارش‌های بالا می‌توان سخن عباس به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را افزود که گفت:

دستت را بیاور تا ما (من و بنی‌هاشم) با تو بیعت کنیم و حضرت فرمود: آیا کسی هست که حق ما را انکار کند؟ و او گفت به زودی خواهی دید که چنین کنند.^{۲۶}

نقیب ابوجعفر در تحلیل وقایع مربوط به سقیفه، گروه‌هایی را که در برابر انکار، ترک و تأویل نصّ سکوت کردند به سه دسته تقسیم می‌کند و شخصیت آنها را واکاوی می‌نماید. به نظر وی، پذیرندگان نص شامل افرادی بودند که یقین درستی داشتند اما وقتی دیدند صحابه بزرگ پیامبر ﷺ بر گرفتن خلافت از امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام اتفاق نظر

دارند، گمان کردند صحابه مطابق نصّ عمل می‌کنند و از پیامبر ﷺ [چیزی] شنیده‌اند که نصّ پیشین او درباره امیرالمؤمنین حضرت علیؑ را نسخ می‌کند. مواردی مانند پیشوایان از قریش هستند و از خداوند درخواست کردم که امت من به گمراهی و ضلالت اجماع نکنند و خداوند آن را به من عطا فرمود^{۲۷} به این باور کمک می‌کرد.

۳-۱. تأویل نصّ

به عقیده نقیب ابوجعفر، منافقان و کسانی که در قلب آنها انحرافی درباره امر نبوت وجود داشت، افرادی بودند که نصّ را به دلایلی تأویل می‌کردند. بزرگان و سران این گروه می‌گفتند از فتنه می‌ترسند و می‌دانند که عرب مطیع علی نخواهند بود و او را هم ترک نخواهند کرد.^{۲۸}

نقیب ابوجعفر به عقیده مخالفان درباره مفهوم مولا توجه نکرده است. آنان معتقد بودند، مولا در معنای اولی به کار نمی‌رود و مفهوم خلافت از آن برداشت نمی‌شود بلکه به معنای ناصر و دوست است.^{۲۹} البته امکان دارد این تأویل در زمان وی مطرح نبوده و بعدها وارد منابع شده است.

در برابر این نکته باید گفت که بسیاری از علمای لغت و مفسران اهل سنت استعمال لفظ مولا در معنای اولی را جایز می‌دانند. فخر رازی (م: ۶۰۳) در تفسیر خود به نقل از ابن کلبی (م: ۲۶۰) بیان می‌کند که لفظ مولا به جای اولی به کار می‌رود. فراء (م: ۲۰۷)، ابوعبیده (م: ۲۱۰) و زجاج (م: ۳۱۱)، این مطلب را پذیرفته‌اند.^{۳۰} صاحب بن عباد (م: ۳۸۵) در *المحیط فی اللغه* این استعمال را جایز می‌داند^{۳۱} و ابن منظور با استناد به شعر ابن لبید به جواز استفاده مولا در معنای اولی اشاره می‌کند.^{۳۲}

۴-۱. بی تفاوتی و پیروی از سران قبایل

به عقیده نقیب ابوجعفر، گروه دیگری بودند که مطابق عقیده رهبران قبیله خویش عمل می‌کردند. به نظر او، این گروه تقلیدگر هستند، هرگز نمی‌پرسند، انکار نمی‌کنند و بحث و مجادله نمی‌کنند. همواره همراه با امیران خود هستند و حتی اگر آنان نماز واجب

را ساقط کنند، این گروه آن را ترک خواهند کرد. بر این اساس، آنان نصّ را پنهان کردند و عمل و سخن بیعت‌کنندگان را تقویت کردند.^{۳۳} نقیب ابوجعفر درباره این گروه‌ها می‌نویسد:

پس کسانی که سکوت کرده، [از حق] چشم فرو بسته و متعرض حق نشدند و از اعتراض خودداری نمودند، پس سکوتشان مورد رضایت دست اندرکاران خلافت بود و آنان را از این که به سراغشان روند، بی‌نیاز می‌کرد.^{۳۴}

بنابر آن چه گفته شد نقیب ابوجعفر، پنج گونه برخورد را با نصّ خلافت بررسی می‌کند. این موارد در یک گفت‌وگو جمع نشده است و با بررسی مجموع سخنان نقیب ابوجعفر در شرح نهج البلاغه می‌توان این گونه‌ها را تنظیم کرد. هم‌چنین، این تقسیم‌بندی را می‌توان به سه گونه ترسیم کرد: ترک نصّ (در دو بخش ترک با انکار و ترک با تأویل)، پذیرش نصّ و بی‌تفاوتی نسبت به نصّ که تفاوت چندانی در مصادیق آنها وجود ندارد.

دلایل تاریخی مخالفت با نصّ خلافت از دیدگاه نقیب ابوجعفر

در مجموع و با نگاهی کلی، دلایل و عوامل مخالفت با نصّ از دیدگاه نقیب ابوجعفر در موارد زیر معرفی می‌شوند:

الف) دلایل مربوط به بینش و نگرش کلامی مخالفان با نصّ؛

ب) دلایل مربوط به زمینه‌های ایجاد مخالفت؛

ج) دلایل مربوط به شخصیت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام؛

د) دلایل مربوط به شخصیت ابوبکر.

۱-۲. دلایل مربوط به نگرش و بینش مخالفان با نصّ

رفتار افراد در موقعیت‌ها و شرایط گوناگون بر اساس نگرش و بینش آنان شکل می‌گیرد. تعریف انسان‌ها از وقایع پیرامون خویش در قضاوت و تصمیم‌گیری، تأثیر بسزایی دارد. این امر در جریان انتخاب خلیفه و برخورد با نصّ مشاهده می‌شود.

۲-۱-۱. دنیایی دانستن امر خلافت و امامت

بر اساس دیدگاه نقیب ابوجعفر، یکی از دلایل مخالفت با نصّ خلافت از سوی شیخین که در حقیقت از مبانی فکری آنها به شمار می‌رود، دنیایی دانستن امر خلافت است.^{۳۵} وی معتقد است آنان خلافت را از معالم دین و امور مربوط به عبادات شرعی مانند نماز و روزه نمی‌دانستند و آن را به عنوان امری دنیایی مانند فرماندهی امیران در جنگ و تدبیر امور نظامی و سیاست امور مردم می‌شناختند. از این رو، مخالفت با نصوص پیامبر ﷺ در این امور را بدون اشکال می‌دانستند. به این معنا که اگر غیر از آنچه در کلام پیامبر ﷺ وارد شده بود، امری را مصلحت می‌دیدند به خواسته آن حضرت ﷺ عمل نمی‌کردند و با نصّ صریح مخالفت می‌ورزیدند.

۲-۱-۲. شواهد نقیب ابوجعفر برای دنیایی دانستن امر خلافت در زمان حیات

پیامبر ﷺ

ابوجعفر برای سخنان خویش شواهدی می‌آورد و نمونه‌هایی از مخالفت با نصّ پیامبر ﷺ را از گزارش‌های تاریخی استخراج می‌کند. این شواهد عبارت هستند از:

۱. مخالفت ابوبکر و عمر از حضور در لشکر اسامه. وقتی آن دو، بنا بر اعتقاد خود، حفظ اصل اسلام و دفع فتنه را مصلحت دیدند از حضور در لشکر اسامه خودداری کردند و در جهت مخالف امر پیامبر ﷺ عمل نمودند. این در حالی است که هنوز پیامبر ﷺ زنده بود و امر وی باید بر اساس آیه شریفه *اطيعوا الله و اطيعوا الرسول اطاعت می‌شد.*

هنگامی که در نبرد بدر، پیامبر ﷺ دستور فرود در جایی برای محاربه با قریش را صادر فرمود، انصار با آن حضرت ﷺ مخالفت کردند و محل دیگری را پیشنهاد دادند و پیامبر ﷺ مطابق رأی آنان عمل کرد.

۳. در نبرد بدر، پیامبر ﷺ از انصار خواست شاخه هیچ نخلی قطع نشود. آنها شاخه نخل‌ها را قطع نکردند و در آن سال، هیچ نخلی ثمر نداد. طبق روایات اهل سنت، پیامبر ﷺ به آنان فرمود:

شما به امور مربوط به دنیای خود آگاه‌تر هستید و من به امور دینی شما

آگاه‌ترم.^{۳۶}

عبارت «انتم اعرف بامور دنیاکم و انا اعرف بامر دینکم» که در کلام نقیب ابوجعفر دیده می‌شود در آثار و منابع مهم اهل سنت بیان شده است^{۳۷} و در منابع شیعه دیده نمی‌شود. بررسی اختلاف در محتوا و شأن صدور این روایت برای اثبات جعلی بودن آن کفایت می‌کند.^{۳۸}

۴. مخالفت عمر با پیامبر ﷺ در جریان فدیة گرفتن از اسیران نبرد بدر، آزاد کردن اسرا و برگرداندن آنان به مکه پس از پایان کار.

۵. مخالفت سعد بن معاذ و سعد بن عبادة با پیامبر ﷺ، هنگامی که آن حضرت ﷺ می‌خواست با احزاب بر سر $\frac{1}{3}$ خرمای مدینه مصالحه کند. در این ماجرا، پیامبر (ص) به نظر آن دو عمل کرد.

۶. مخالفت عمر با این امر که پیامبر ﷺ به ابوهریره فرموده بود، مردم را فرا خواند و روایت «من قال لا اله الا الله مخلصاً بها قلبه دخل الجنة» را برای آنان بگوید. عمر در بین راه ابوهریره را دید و وقتی جریان را شنید بر سینه ابوهریره زد و او را پرت کرد و گفت:

اگر این را بگویی، مردم بر این حدیث اتکال کرده و عمل [صالح] را رها

می‌کنند.^{۳۹}

در ادامه بحث، نقیب ابوجعفر به موارد دیگری اشاره می‌کند که پس از رحلت پیامبر ﷺ اتفاق می‌افتد، مواردی مانند:

۱. اسقاط سهم ذوی القربی و مؤلفه قلوبهم به وسیله صحابه، به سبب مصلحتی که در آن می‌دیدند. حال آن که این دو از امور دینی است و آنها هر دو را در امور دنیایی قرار دادند.
۲. صحابه در مواردی که در کتاب و سنت به آنها اشاره نشده است به آرای خود عمل می‌کردند مانند حدّ خمر که در آن به اجتهاد خود عمل کردند.

۳. پیامبر ﷺ به هنگام بیماری توصیه کرد نصاری نجران را از جزیره العرب خارج کنند.^{۴۰} صحابه چنین نکردند تا زمانی که خلافت عمر آغاز شد.

۴. آنها به اجتهاد و نظر خویش، مسجد مدینه را ویران کردند، مقام ابراهیم را در مکه جابه‌جا نمودند به آن چه براساس گمان آنها به مصلحت بود، عمل می‌کردند و به نصوص رسول خدا ﷺ عمل نمی‌کردند.^{۴۱}

۳-۱-۲. تحلیل نقیب ابوجعفر درباره دنیایی دانستن خلافت و مخالفت با نص

ابوجعفر پس از بیان فهرستی از شواهد مخالفت با نصوص پیامبر ﷺ، به تبعیت فقهای بعدی از این جریان اشاره می‌کند و می‌گوید:

بسیاری از آنان قیاس را بر نص، ترجیح دادند و کار به جایی رسید که شریعت و دین دگرگون شد و تا جایی پیش رفت که اصحاب قیاس، اصحاب شریعت جدید شدند. بیشتر کسانی که به اجتهاد خود عمل می‌کنند در امور دنیوی هم چون ولایات، فرماندهی و امارت، تدبیر و قواعد حکومتی و دولتی به نصوص پیامبر ﷺ توجهی ندارند و وقتی مصلحتی در مخالفت با نص می‌بینند، آن را به کار می‌گیرند و گویا قیدی را برای نصوص مطلقه پیامبر در نظر می‌گیرند که در لفظ آن وجود ندارد. قیدی مانند: «فلان عمل را انجام دهید اگر مصلحتی در آن دیدید». حال آن که چنین چیزی در لفظ نیست و آنها آن را از قرائن حالیه و تقدیر کلام ادراک می‌کردند. البته این گروه هرگز در این که وضو، مقدمه نماز و واجب است و یا روزه را می‌توان از ماه رمضان به شوال تغییر داد، مطابق نظر خود عمل نمی‌کنند چون مصلحتی در آن نمی‌بینند. بنابراین به نصوص عمل می‌کنند.^{۴۲}

بر این اساس در قرون بعدی، علمای اهل سنت از این روش پیروی کردند و در مباحث کلامی به دنیایی بودن امر امامت و خلافت، بر خلاف نبوت تأکید ورزیدند. در

سخنان نقیب ابوجعفر نیز، اشاره‌ای به علما و فقهای اهل سنت در طول تاریخ و پس از جریان سقیفه دیده می‌شود. شاید دلیل اینکه امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در هنگام بیعت با ابوبکر به عمر بن خطاب گفت: شیری را به دوش که نصفش از آن تو باشد.^{۴۳} برگرفته از همین نگرش دنیایی دانستن امر خلافت بود.

۲-۱-۴. مصلحت انگاری در برابر نص خلافت

بنا بر دیدگاه نقیب ابوجعفر پس از تعیین مسئله خلافت و نصب ابوبکر، مردم به دو گروه تقسیم شدند:

۱. عده‌ای از مسلمانان سکوت کردند، از حق چشم پوشی نمودند، اعتراضی نکردند و به امور شخصی خویش مشغول شدند.

۲. گروهی به صورت آشکار و پنهان، نصّ پیامبر درباره امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را مطرح می‌کردند. آنها به سکوت توصیه می‌شدند و به آنها گفته می‌شد که برای خوف از فتنه با ابوبکر بیعت کردند و عذرهایی چون بغض عرب نسبت به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را یاد می‌کردند.^{۴۴}

ابوجعفر مجموعه عذر تراشی‌های گروه دوم را مصلحت‌گرایی شخصی و قومی و گروهی می‌داند و قضاوت درباره صحت و یا عدم صحت را به ابن ابی الحدید وا می‌گذارد. مواردی که وی مطرح می‌کند، عبارت هستند از:

کم بودن سن امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام؛ بغض و کینه عرب نسبت به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام به خاطر کشتن خویشان آنها در جنگ‌ها؛ وجود تظاهر در امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام؛^{۴۵} کراهت از اجتماع نبوت و خلافت در یک خاندان و خانواده؛ قوی‌تر بودن ابوبکر برای امر خلافت و این که عمر، ابوبکر را یاری خواهد کرد. عرب، ابوبکر را دوست دارد و نرمی و مدارای او با مردم، عرب را شگفت‌زده کرده است. او پیرآزموده و با تجربه‌ای است که کسی بر وی حسد نمی‌ورزد و کینه او را به دل ندارد. احدی نسبت به او خشمگین نیست و هیچ فرد شرافت مندی نیست که به مقام او برسد؛ مرتد شدن و

بازگشت مردم به جاهلیت در صورتی که امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام به خلافت نصب شود. آنان می گفتند:

کدام عمل در دین، بهتر است؛ این که نص را بپذیریم تا منجر به ارتداد مردم و بازگشت آنها به بت پرستی و جاهلیت شود یا به مقتضای مصلحت عمل کنیم و در نهایت، اسلام باقی بماند و عمل به امور دینی تداوم یابد، گرچه در آن [مصلحت اندیشی] مخالفت با نص رسول خدا باشد؟^{۴۶}

این مصلحت انگاری‌ها در بخش دیگر کتاب به نقل از ابوجعفر، به ترتیب در مواردی مانند بغض و حسد نسبت به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و از سر انتقام جویی از وی به خاطر کشته شدگان در جنگ‌ها، کم بودن سن امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام، شدت آن حضرت علیه السلام در امور مربوط به دین خدا بیان شده است که در این پژوهش، هر یک را به عنوان یک علت بررسی می کنیم.

۲-۱-۵. کراهت و ترس از جمع رسالت و خلافت در یک خاندان

یکی از علت‌های مخالفت با نص خلافت، اعتقاد به کراهت و یا عدم صحت جمع خلافت و نبوت در یک خاندان است. مطالعه منابع تفسیری اهل سنت نشان می دهد که این اعتقاد، ریشه در باورهای یهودی دارد. سیوطی در تفسیر خود تصریح می کند بر اساس آیه ۵۴ سوره نساء^{۴۷}، رسالت و خلافت قابل جمع در یک خاندان و نسل نیست.^{۴۸}

طبری نیز در کتاب خود درباره این مطلب عقیده دارد، اکنون که رسول خدا از بنی هاشم است باید خلیفه پس از وی از غیر بنی هاشم باشد. در واقع طبق نظر او، خلیفه می تواند از قریش باشد. چنان که ابوبکر، عمر و عثمان هستند ولی از بنی هاشم نمی تواند باشد.^{۴۹} در مجموع، این اعتقاد برگرفته از باورهای یهود^{۵۰} است و در پاسخ به ادعای عدم جمع نبوت و خلافت در یک خاندان، سه نکته مهم می توان بیان کرد:

الف) در آیه ۲۵۱ سوره بقره آمده است، حضرت داوود پیامبر و خلیفه بود و حضرت سلیمان نیز پیامبر پادشاه بود.^{۵۱}

ب) عمرین خطاب، نزدیک به زمان مرگ خود، بدون توجه به این اصل به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام گفت:

اگر مردم به تو رأی دهند می‌توانی پس از من خلیفه شوی.

امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در پاسخ به او فرمود:

چگونه است که اکنون رسالت و خلافت می‌تواند در یک تیره و خانواده

جمع شود.

ج) پس از عثمان، خلافت به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام داده شد و هیچ کس درباره صحیح نبودن جمع رسالت و خلافت در یک خانواده حرفی نزد. بر این اساس، اگر این امر، برخاسته از آموزه‌های دینی قرآن و روایات نبوی بود، چگونه پس از گذشت چند سال و پس از درگذشت سران سقیفه، دیگر کسی به این مسئله اهمیت نمی‌داد.

بحث کراهت از اجتماع خلافت و نبوت در یک خاندان در کتاب ابن ابی الحدید به نقل از خلیفه اول آمده است.^{۵۲} ابن ابی الحدید در بخش دیگری از کتابش به نقل از ابوجعفر، دلیل دیگری را بیان می‌کند که مرتبط با این امر است. او در این باره می‌نویسد:

با این کار خود امیدوار بودند که خلافت در بین همه قبایل عرب بچرخد.^{۵۳}

این حرکت، مصداق بارز مصلحت اندیشی در مقابل نص رسول خدا است. این دلایل را می‌توان زیر مجموعه دنیایی دانستن امر خلافت قرار داد؛ زیرا آنان، رسالت را امر معنوی و اخروی می‌دانستند و خلافت را امر دنیایی و شبیه پادشاهی و سلطنت تلقی می‌کردند اما چون نوعی مصلحت اندیشی منشأ تفکر آنها شده بود، در این بخش بیان شد.

۲-۱-۶. ترس از ارتداد مردم

نقیب ابوجعفر در بیان عذر تراشی‌های مخالفان نصّ خلافت، اشاره به ترس آنها از مرتدّ شدن مسلمانان می‌کند و کلام آنها را یادآور می‌شود:

اگر علی را به خلافت نصب کنیم، مردم مرتد خواهند شد و به جاهلیت

برمی‌گردند. کدام عمل در دین بهتر است؛ این که نصّ را بپذیریم تا منجر به

ارتداد مردم و بازگشت آنها به بت پرستی و جاهلیت شود یا به اقتضای مصلحت عمل کنیم تا در نهایت، اسلام و عمل به امور دینی باقی بماند گرچه در آن مخالفت با نصّ رسول خدا باشد؟^{۵۴}

چنان که پیش از این بیان شد گزارش‌هایی وجود دارد که ابوبکر در خطبه‌های خود^{۵۵} و یا در پاسخ به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام که از وی می‌پرسد، چرا امر خلافت را به فساد کشاندی؟ می‌گوید به خاطر ترس چنین عملی را انجام داده است^{۵۶} مسعودی در مروج الذهب به عبارت «ولکن خشیت الفتنة» در اتفاقات مربوط به روز سقیفه اشاره می‌کند.^{۵۷}

۲-۲. ایجاد زمینه جرأت مخالفت با نص در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله

نقیب ابوجعفر پس از آن که مخالفت‌ها و انکارهای انصار و مهاجران نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله را به صورت عام بررسی می‌کند به بیان مخالفت‌ها و انکارهای عمر بن خطاب می‌پردازد. او اعلام می‌کند همین موارد به وی جرأت مخالفت با نص را داد. وی در این باره می‌نویسد:

آن چه باعث شد عمر با وجود شنیدن نصّ رسول خدا درباره علی علیه السلام با ابوبکر بیعت نماید و از علی علیه السلام عدول کند این است که در موارد بسیاری او امر رسول الله را انکار می‌کرد و آن حضرت به وی اعتماد کرده و او را نهی (انکار) نمی‌کرد و به نظرش عمل می‌کرد. در پاره‌ای از موارد نیز به خاطر موافقت با وی، آیاتی بر پیامبر نازل شد و همین عمر بن خطاب را به طمع واداشت که در بسیاری از امور به آن چه مصلحت می‌بیند عمل کند هرچند که مخالف نصّ باشد.

۲-۲-۱. شواهد تاریخی نقیب ابوجعفر برای اثبات جرأت مخالفت با نص

گزارش‌هایی که نقیب ابوجعفر برای اثبات جرأت برخی از مسلمانان در مخالفت با

نص پیامبر ﷺ در زمان حیات آن حضرت ﷺ فهرست می‌کند عبارت هستند از:
 انکار پیامبر ﷺ در نماز بر عبدالله بن ابی منافق؛ انکار فدیة گرفتن از اسرای بدر؛ انکار
 او بر پیامبر ﷺ درباره تبرج (بروز و ظهور) زناش در برابر مردم؛ انکار پیامبر (ص) در قضیه
 حدیبیه؛ انکار در امان دادن عباس به ابوسفیان بن حرب؛ انکار در واقعه حدیفه بن عتبة؛
 انکار هنگامی که پیامبر ﷺ به ابوهیره امر کرد حدیث «هن قال لا اله الا الله دخل
 الجنة» را برای مردم بخواند؛ انکار هنگامی که امر به ذبح شتران حامل آب کرد؛ انکار آن
 حضرت در این که زنان به حضور وی آیند؛ انکار پیامبر ﷺ، زمانی که قلم و دوات خواست
 و فرمود:

برای شما چیزی می‌نویسم تا پس از من گمراه نشوید.

ابوجعفر تأکید می‌کند که اگر نبود به غیر از انکار او به هنگام درخواست قلم و دوات،
 همین برای انکار نص در موارد بعدی کافی بود.^{۵۸} شگفت‌انگیزتر این که عمر با نوشتن
 وصیت به وسیله ابوبکر مخالفت نکرد. زیرا به عقیده برخی کتابت آن به نفع وی بود و او
 را حاکم و خلیفه می‌کرد.^{۵۹}

نقیب ابوجعفر به رفتار تازه مسلمانان در جریان غدیر اشاره‌ای نمی‌کند ولی این جریان
 نمونه بارز انکار رسول خدا ﷺ و سرپیچی از اوامر وی بوده است. بنا به گفته ابن مغزلی و
 ابن بطریق، وقتی پیامبر ﷺ از مردم خواست گرد هم آیند تا امر مهمی را با آنان در میان
 گذارد، ابتدا نپذیرفتند و آن حضرت ﷺ ناراحت شد. پس از آن که امیرالمؤمنین حضرت
 علی ﷺ مردم را جمع کرد، پیامبر ﷺ از آنها گلایه نمود و مسلمانان گریستند و عذرخواهی
 کردند. حتی ابوبکر از آن حضرت ﷺ خواست برای آنها طلب مغفرت کند.^{۶۰}

روش مناظره و مباحثه نقیب ابوجعفر در ابتدا استفاده از آیات قرآن است که قطعی
 الصدور و مشترک میان شیعیان و اهل سنت هستند. سپس استدلال‌ات عقلی و پس از آن
 مستندات نقلی و گزارش‌ها و شواهد تاریخی پذیرفته شده از سوی اهل سنت را به کار

می‌برد. ابن ابی الحدید بدون بیان شماره آیه‌ها و منبع گزارش‌های تاریخی به نقل سخنان نقیب می‌پردازد. بنابراین در پژوهش حاضر، برخی از مصادر با توجه به منابع موجود، مشخص می‌شود.

پاره‌ای از مواردی که نقیب ابوجعفر جهت ارائه شواهد برای مخالفت برخی اصحاب با پیامبر ﷺ به آنها اشاره می‌کند و آیه‌های مربوط به مخالفت‌ها را مشخص می‌کند، عبارت هستند از:

۱. راز گفتن کسانی که از راز گفتن منع شده بودند. آیات سوره منافقون درباره این افراد نازل شد تا جایی که خداوند فرمود:

همانا راز گفتن از شیطان است تا آنان را که گرویده‌اند اندوهگین سازد.^{۶۱}

۲. گروهی که سخنان پیامبر ﷺ را گوش می‌دادند و چون به اهل کتاب می‌رسیدند به تمسخر می‌گفتند:

این مرد چه می‌گوید؟

و خدا درباره آنها فرمود:

آنها را که در دل‌هایشان مرض است می‌بینی چنان به تو می‌نگرند مانند

کسی که از مرگ بیهوش است.^{۶۲}

۳. عدم همراهی پیامبر ﷺ در جنگ‌ها به بهانه نگهداری اموال، زن و فرزندان. این افراد در هنگام حرکت به سوی غنیمت می‌گفتند:

بگذارید ما از شما پیروی کنیم.^{۶۳}

۴. صدا زدن پیامبر ﷺ از پشت حجره‌ها با صدای بلند که برای نهی از آن، آیه نازل شد.^{۶۴}

۵. ستیز اصحاب پیامبر ﷺ درباره انفال. سرانجام در این زمینه آیه نازل شد:

بگو انفال از آن خداوند و رسول است.^{۶۵}

۶. جریان اصحابی که در جنگ بدر نمی‌خواستند با دشمن روبه‌رو شوند و بیم

خودداری آنها از جنگ می‌رفت. این آیه درباره آنان نازل شد:

آنان در مورد حق، آن هم پس از آن که آشکار شده است با تمسست می‌-

کنند، گویی به چشم می‌نگرند که آنان را به سوی مرگ می‌برند.^{۶۶}

۷. علاقه اصحاب به این که بدون رویارویی با دشمن با کاروان مواجه شوند. آنها دو

مرد را در میانه راه اسیر کردند و از آنها درباره کاروان پرسیدند. آنها پاسخ دادند که از

کاروان اطلاعی ندارند اما لشکر قریش، پشت تپه‌های ریگی در نزدیکی آنها است. در این

هنگام اصحاب، آن دو را زدند تا به دروغ، اعتراف به وجود کاروان در پیشاپیش آنها کردند.

۸. گریختن اصحاب در جنگ احد، بالا رفتن آنها از کوه و تنها گذاشتن پیامبر ﷺ تا

جایی که دشمنان دندان‌های آن حضرت ﷺ را شکستند و چنان ضربتی بر کلاهخود او

زدند که تا استخوان‌های جمجمه ایشان نفوذ کرد و از اسب افتاد. پیامبر ﷺ در همان حال،

آنها را فرا می‌خواند و یاری می‌طلبید اما هیچ یک جز همان کسی که جان و نفس

پیامبر ﷺ بود، پاسخ نداد. سپس آیه نازل شد:

به یاد آورید هنگامی را که از کوه بالا رفته و دور می‌شدید و نمی‌-

ایستادید.^{۶۷}

۹. در نبرد تبوک، همین اصحاب با وجود اوامر مؤکد، از فرمان پیامبر ﷺ سرپیچی

کردند، او را یاری ندادند و رهایش کردند تا این که آیه نازل شد:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید (گرویده‌اید) شما را چه می‌شود که چون به

شما گفته می‌شود در راه خدا حرکت کنید و بیرون روید، بر زمین، سنگین

می‌شوید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا خشنود شده‌اید؟^{۶۸}

نقیب ابوجعفر پس از قرائت این آیه، به نقل از مفسران می‌گوید که آیه خطاب به

مؤمنان و گروندگان به پیامبر ﷺ است نه منافقان. این آیه دلیل آشکاری است بر این که

اصحاب پیامبر ﷺ و آنان که دعوت او را تصدیق کرده بودند با پیامبر ﷺ مخالفت نمودند

و از فرمانش سرپیچی کردند.^{۶۹}

۱۰. سرپیچی اصحاب در جریان حدیبیه، سر تراشیدن آنها و کنایه زدن در هنگام تقسیم غنایم که می‌گفتند:

ای محمد! دادگری کن که تو به عدالت رفتار نمی‌کنی.

هم‌چنین در نبرد حنین می‌گفتند:

آیا آن چه را خدا در پناه شمشیرهایمان به ما ارزانی داشته، از ما می‌گیری و

به خویشاوندان و نزدیکان خود، از مردم مکه می‌پردازی؟^{۷۰}

۱۱. نقیب سرپیچی از امر پیامبر ﷺ در زمان بیماری منجر به مرگ آن حضرت ﷺ را یادآور می‌شود. آخرین سخن او دربارهٔ زمانی که پیامبر ﷺ از اصحاب خواست استخوان سرشانه و دواتی بیاورند، این است:

ای کاش! به همین قناعت می‌کردند و آن چه را گفتند، نمی‌گفتند که

پیامبر ﷺ هم شنید.^{۷۱}

نقیب در پایان این بحث، پس از بیان مصادیق بالا به ابن ابی الحدید می‌گوید:

نیازی نیست آیات بسیاری که مناسب این معنا است بیان شود. هر کس در

قرآن تأمل کند و احوال آن حضرت را با اصحابش بررسی کند، خواهد دانست

که چگونه بوده است.

ابن ابی الحدید پس از ارائه گزارشی مفصل از سخنان استاد شیعی خود، نقیب ابوجعفر می‌نویسد:

ابوجعفر که خدایش رحمت کند از این گونه سخنان، بسیار می‌گفت که شرح

آن طولانی می‌شود و اندکی از آن، نمونه‌ای از خروار است.^{۷۲}

از آن جا که هر پیامبری در بستر اجتماعی زمان خویش زندگی می‌کند. بررسی فرهنگ اخلاقی و اجتماعی مردم عصر وی برای واکاوی نوع رفتارهای آنان با پیامبرشان راه گشا خواهد بود. درباره بحث خلافت و مخالفت با نصّ از سوی صحابه و مردم عادی،

آشنایی با فرهنگ عمومی مردم ضرورت دارد.

۲ - ۲ - ۲. تحلیل جامعه‌شناختی نقیب ابوجعفر درباره پایداری بر بیعت با ابوبکر

بنا به گفته نقیب ابوجعفر، امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام برای نقض بیعت تلاش کرد اما موفق نشد. تحلیل جامعه‌شناختی نقیب ابوجعفر درباره این خصلت اعراب با تعبیر عرب هرگز عهد نمی‌شکست و نقض بیعت نمی‌کرد حتی اگر به خطا بیعت کرده باشد. ترسیمی از فرهنگ غالب آن عصر است که در امتداد فرهنگ جاهلی قرار داشت و با وجود بیست و سه سال تلاش پیامبر صلی الله علیه و آله، هنوز بر جای مانده بود. ابوجعفر در این باره می‌گوید:

انصار و غیر آنها (= مهاجران) به علی می‌گفتند که اگر قبل از بیعت با

ابوبکر، آنان را به سوی خودش دعوت می‌کرد، حتی یک نفر از وی عدول نمی-

کرد ولی آنها بیعت کرده‌اند و بعد از واقع شدن بیعت، راهی برای نقض آن نمی-

ماند.^{۷۳}

بیان این نکته لازم است که امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام به دلیل این که مشغول تجهیز و تدفین پیامبر صلی الله علیه و آله بود برای بیعت گرفتن برای خود عجله نکرد. به یقین اگر آن حضرت علیه السلام چنین نمی‌کرد در معرض انتقاد گروهی دیگر قرار می‌گرفت.

بنابر اعتقاد نقیب ابوجعفر، این که امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و بنی‌هاشم مشغول تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و در را به روی مردم بستند و آنان را رها کردند تا هر چه می‌خواهند بدون مشارکت با آن حضرت علیه السلام و بنی‌هاشم انجام دهند، عاملی بود که موجب تقویت بیعت مردم با ابوبکر شد. پس از آن، آنها تلاش بسیاری برای جبران کردند اما دیگر، آن چه از دست رفته بود، بازنگشت. این مطلب در منابع متقدم مطرح شده است که یکی از انصار گفت:

اگر علی و دیگر بنی‌هاشم در خانه مشغول دفن رسول خدا نبودند کسی در

خلافت طمع نمی‌کرد.^{۷۴}

پاسخ این پرسش که چرا امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام به تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت و

امر خلافت را رها کرد؟ به صراحت بیان شده است. آن حضرت علیه السلام در این باره می فرماید:
 اگر چنین نمی کردم، همین مردم و اصحاب می گفتند که علی امر تجهیز
 پیامبر را رها کرده و به امر خلافت مشغول گردیده است.

امام علیه السلام به بشیر بن سعد انصاری فرمود:
 ای بشیر! آیا می باید جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خانه رها می کردم و برای
 خلافت با مردم برمی خاستم؟! ^{۷۵}

تحلیل ابوجعفر درباره برخی اصحاب در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله، به این گونه ترسیم
 می شود:

اسلام در نظر بسیاری از آنان شیرین نشده و در دل های ایشان پایدار
 نگردیده بود، مگر بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله که پیروزی هایی نصیب آنان شد و
 غنایم به دست آوردند. راه های به دست آوردن مال برای آنان بسیار شد و مزه
 خوش زندگی را چشیده و لذت دنیا را شناختند. ^{۷۶}

وی در ادامه، پس از توصیف نسل های بعدی می گوید:
 اگر این پیروزی ها که خداوند به پاس وجود محمد صلی الله علیه و آله به آنها ارزانی کرد،
 نمی بود و آنان صاحب دولتی که بهره آنها بود نمی شدند، همانا پس از رحلت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله دین اسلام منقرض می شد. همان گونه که اکنون در کتاب های
 تاریخی، پیامبر بودن خالد بن سنان عبسی ثبت است که روزی ظهور کرد و
 مردم را به دین و آیین فرا خواند و مردم فقط از بیان داستان او لذت می برند
 چنان که از بیان داستان و خواندن سرگذشت سران و پادشاهان و داعیان دینی که
 کارشان سپری شده است خوششان می آید. آنان از میان رفتند و اخبارشان باقی
 ماند. ^{۷۷}

تحلیل جامعه شناختی نقیب ابوجعفر در این بخش از مناظره او با ابن ابی الحدید، آن

چنان زیبا، واقع‌بینانه و محققانه است که ابن ابی‌الحدید تمامی سخنان او را با وجود طولانی بودن، بدون هیچ اظهار نظری ثبت می‌کند.

۳-۲. دلایل مربوط به شخصیت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام

تمام مجموعه دلایل به نوعی به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام مرتبط است ولی نقیب ابوجعفر این موارد را در دو موضع به صورت جامع می‌آورد و می‌گوید:

به راستی که برخی از جامعه عرب به خاطر حسدورزی و برخی دیگر به دلیل انتقام کشته شدگانشان، بعضی برای کم سن و سال بودن و پاره‌ای هم به دلیل ... از علی علیه السلام پیروی نکردند.^{۷۸}

سپس در جای دیگر به همین موارد اشاره می‌کند و می‌گوید:

إما أنه حديث السن أو تبغضه العرب لأنه وترها و سفك دماءها أو لأنه صاحب زهو و تيه أو كيف تجتمع النبوة و الخلافة في مغرس واحد.^{۷۹}

مجموعه مطالب بیان شده در سخنان نقیب ابوجعفر را می‌توان در موارد زیر مطرح کرد و به تحلیل آنها پرداخت.

۲-۳-۱. حسد نسبت به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام

یکی از مواردی که ابوجعفر به عنوان دلایل مخالفت با نصّ مطرح می‌کند، حسادت بزرگان سقیفه و مخالفان وجود نص دربار امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام است که با دو تعبیر «فبعضها للحسد» و «تبغضه العرب»^{۸۰} بیان می‌شود.

شاید حسد ورزی نسبت به آن حضرت علیه السلام به سبب موقعیت و شأن او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لیاقت‌هایی بود که در این جوان می‌دیدند. بیشتر راویان، شایستگی‌های اختصاصی امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را بیان می‌کنند.^{۸۱}

ابن عبدالبر در الاستیعاب، سروده‌ای از بکر بن حماد تاهری (یا قاهری) می‌آورد که این

حسادت را به تصویر می‌کشد:

و كان منه على رغم الحسود له

ما كان هارون من موسى بن عمران؛^{۸۲}

با وجود حسد ورزی حسودان به او، نسبت وی به پیامبر ﷺ مانند هارون

نسبت به موسی بن عمران است.

۲-۳-۲. اهتمام و پایداری امیرالمؤمنین علی علیه السلام در امور مربوط به دین خدا

اهتمام امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام نسبت به امور الهی و مراعات عدالت و حق الناس بدون در نظر گرفتن روابط نسبی و سببی چنان بود که آن حضرت ﷺ با وصف «مخشوش فی ذات الله»^{۸۳} یا «خشن فی ذات الله»^{۸۴} توصیف می شد. نقیب ابوجعفر این صفت امام ﷺ را با تعبیر «شدته فی دین الله» مطرح می کند.^{۸۵}

ابن عبدالبر اندلسی این مطلب را به سند خود از خلف بن قاسم و در نهایت از اسحاق بن کعب بن عجره روایت می کند که او گفت:

رسول خدا فرمود: علی دربارہ خداوند (امر الهی) خشن است.

ابونعیم اصفهانی این حدیث را با عبارت «مسوس فی ذات الله» می آورد^{۸۶} هم چنین، هیشمی در مجمع الزوائد و طبرانی در معجم الکبیر^{۸۷} تعابیر مشابهی را بیان می کنند که در معنا و مفهوم یکسان هستند ولی دارای الفاظ متفاوت هستند.

پایداری آن حضرت ﷺ در اجرای احکام و حدود الهی در امور شخصی، در رابطه با جامعه و افراد با هر نسبت و رابطه‌ای و دقت در مواردی که مربوط به قوانین و احکام الهی بود، این نگرش را برای مردم ایجاد کرده بود که وی از نرمی، ملامت و مدارایی که لازمه خلافت و رهبری است برخوردار نیست. طراحان اصلی سقیفه و شورای تعیین خلافت پس از عمر بن خطاب از این خصوصیت امام ﷺ و نگاه مردم استفاده کردند و بهره‌های زیادی بردند. ضرار صدائی در پی درخواست معاویه که از او می خواست، امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را توصیف کند، گفت:

قدرت مندان در امور باطل و نادرست به وی طمع نمی‌کردند و ناتوانان از

عدالت او ناامید نمی‌گشتند.^{۸۸}

با نگاهی به خطبه‌ها و سخنان امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و بررسی سیره فردی، اجتماعی و سیاسی آن حضرت علیه السلام در دوران خلافت، به راحتی می‌توان مفهوم «شدیداً فی الله» را دریافت و یکی از دلایل مخالفت با نصّ خلافت را به تصویر کشید. توجه عمیق و دقیق آن حضرت علیه السلام نسبت به اجرای احکام و حدود الهی به گونه‌ای روشن است که در بی‌توجهی به سوابق افرادی مانند طلحه و زبیر و در نظر نداشتن نسبت خویش با عقیل ظهور و بروز می‌یابد.^{۸۹}

دقت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در امور مربوط به دین خدا چنان بود که در شرح نهج البلاغه به نقل از عمار آمده است:

علی علیه السلام نسبت به مردم الفت کمتری داشت و در امور مربوط به دین خدا، سختی و شدت داشت و با وجود علمش به دین و پیروی از حق، هرگز بی‌میالاتی نمی‌کرد.

۳-۳-۲. وجود حس انتقام و خون خواهی از امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام

نقیب ابوجعفر، چند مرتبه به حسد، کینه و بغض نسبت به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام با تعابیر «بعضها للوتر و الثأر» و «تبغضه العرب ینه و ترها و سفك دماءها» اشاره می‌کند. وی برای گروه‌بندی افرادی که نسبت به نصّ خلافت، رفتارهای متفاوت از خویش نشان داده‌اند، سکوت کنندگان را به سه قسمت تقسیم می‌کند و اولین آنها را کینه‌ورزان نسبت به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام می‌داند.^{۹۰}

کینه‌توزی در بین اعراب جاهلی و مسلمانان صدر اسلام به سبب فاصله کمی که با عصر جاهلی داشتند، به عنوان خصوصیت ویژه عرب شناخته می‌شود.^{۹۱} گزارشی از پسر عبدالله بن ابی، منافق صدر اسلام مؤید این مطلب است. او از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست اجازه

دهد تا خود، پدرش را بکشد؛ زیرا اگر دیگری او را به قتل رساند، وی کینه آن فرد را به دل می‌گیرد.^{۹۲} بر این اساس، کینه قریش نسبت به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام که خویشان آنها را در نبرد بدر و احد کشته بود، طبیعی است.

حضرت امام علی علیه السلام می‌فرماید:

هر کینه‌ای که قریشیان از رسول خدا داشتند بر من ظاهر ساختند و زود است

که پس از من، کینه‌ها را بر فرزندانم به ظهور رسانند.^{۹۳}

بنا به گفته ابن ابی الحدید، قریش، امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را قاتل عزیزان خود می‌دانست و این خون‌ها اگرچه در کنار محمد صلی الله علیه و آله و با انگیزه دینی ریخته شده بود در هر حال از شمشیر علی علیه السلام چکیده می‌شد.^{۹۴} وی در این باره می‌نویسد:

عثمان به علی گفت: چه کنم که قریش تو را دوست ندارد؛ چرا که تو هفتاد

نفر از آنها را کشته‌ای.^{۹۵}

در برخی از منابع این سخن به عبدالله بن عمر نسبت داده شده است.^{۹۶} هم چنین از حریر بن عثمان نقل می‌شود که می‌گفت:

من، او را به خاطر این که پدرانم را به قتل رسانده، دوست ندارم.^{۹۷}

۲-۳-۴. کم سن بودن امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام

نقیب ابوجعفر با دو تعبیر «لاستحدائهم سنه» و «أنه حدیث السن» در بخش عذر تراشی‌های مخالفان نص، به نگرش آنان نسبت به سن کم امام علی علیه السلام اشاره می‌کند.^{۹۸} مسئله کم بودن سن امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام برای خلافت یکی از مسایل مهمی است که از سوی عامه مطرح می‌شود و ریشه در آداب و رسوم عصر جاهلی دارد. در آن زمان، امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام، سی و سه ساله بود و دیگر مدعیان خلافت از وی مسن‌تر بودند. به عنوان مثال، ابوبکر بیش از شصت سال داشت.

ابن ابی الحدید از *امالی* ابوبکر انباری نقل می‌کند که عمر بن خطاب در پاسخ فردی

که به علی علیه السلام تهمت تکبر و عجب زده بود و پس از شنیدن تعریف‌های عمر از فضایل آن حضرت علیه السلام، می‌پرسد که اگر چنین است چه چیزی وی را از پذیرش خلافت امام علی علیه السلام بازداشت، پاسخ می‌دهد:

یکی کم سن و سالی و دیگری محبت او به خاندان عبدالمطلب است.^{۹۹}

ابن قتیبه دینوری گزارشی دارد مبنی بر این که به هنگام بیعت گرفتن برای ابوبکر، ابوعبیده وقتی امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام را در آن جا نمی‌بیند به سوی آن حضرت می‌رود و می‌گوید:

تو کم سن و سال هستی و این‌ها مشایخ قوم تو هستند. تو به اندازه آنها،

تجربه و شناخت نداری. پس با ابوبکر بیعت کن.^{۱۰۰}

گزارش‌های فراوانی درباره سن امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام در منابع اهل سنت دیده می‌شود که با استناد به آنها در مسئله تقدم در پذیرش اسلام و مبحث خلافت آن حضرت علیه السلام خدشه وارد می‌کنند. به نظر می‌رسد، برجسته کردن این نکته، جنبه سیاسی دارد.

۲-۴. دلایل مربوط به ابوبکر

نقیب ابوجعفر به مقایسه شخصیت و ویژگی‌های امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و ابوبکر در هنگام بیان عذر تراشی‌های مخالفان با نص می‌پردازد. او دلایل برتری وی بر آن حضرت علیه السلام را به نظر مخالفان، چنین ترسیم می‌کند:

«گفتند ابوبکر قوی‌تر است برای امر خلافت، به ویژه که عمر بازوی اوست

و یاری‌اش خواهد کرد و عرب ابوبکر را دوست دارد و نرمی و مدارای او با

مردم، عرب را شگفت زده کرده است و او پیر آزموده و با تجربه‌ای است که

کسی بر وی حسد نمی‌ورزد و کینه‌ی او را به دل ندارد و احدی نسبت به او

خشمگین نیست و هیچ فرد شرافتمندی نیست که به مقام شرافت به او

برسد...»^{۱۰۱}

در ادامه به شرح و تحلیل مواردی که نقیب ابوجعفر بیان می‌کند، می‌پردازیم.

۱-۴-۲. قدرت ابوبکر

ابوبکر در عصر جاهلی از اشراف قریش به شمار می‌رفت و عهده‌دار دیه و مورد تصدیق مردم بود.^{۱۰۲} او از احترام ویژه‌ای در بین مردم برخوردار بود و اگر مراد از قدرت، برخورداری از پشتیبانی مردمی باشد می‌توان آن را به ابوبکر نسبت داد اما اگر قدرت را برخاسته از شجاعت بدانیم؛ گزارش ویژه‌ای درباره حضور شجاعانه و متهورانه او در میادین نبرد به چشم نمی‌خورد.

ابن اثیر از حضور ابوبکر در نبرد بدر، احد، خندق، واقعه حدیبیه و کلیه جنگ‌ها می‌نویسد و به اعطای پرچم بزرگ به ابوبکر در نبرد تبوک که امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام، پرچم دار همیشگی سپاه اسلام در این جنگ حضور نداشت، اشاره می‌کند. او شرح می‌دهد سیره نگاران هیچ اختلافی ندارند در این که ابوبکر در هیچ جنگی از امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرپیچی نکرد.^{۱۰۳} با این حال، بر اساس گزارش‌های موجود در اغلب منابع، صاحب لوای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تمام جنگ‌ها امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام بوده است^{۱۰۴} و از این جهت او افضل از ابوبکر است.

تاریخ نگاران بدون هیچ اختلافی از شرکت ابوبکر در غزوه‌های بدر، احد، خندق و حدیبیه و دیگر نبردهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر می‌دهند اما هیچ کدام وی و عمر را در ردیف شجاعان عرب نام نمی‌برند.^{۱۰۵} اسکافی، استاد سنی ابن ابی الحدید، ضمن نام بردن از شجاعان عرب می‌گوید:

جهاد، فضیلت و مراتبی دارد که ابوبکر هیچ یک از آن مراتب را نداشت و

امام علی در درجه بالایی همه مراتب بود.

بنابراین به نظر نمی‌رسد به دلیل قدرت برخاسته از شجاعت ابوبکر در پیکارها، او را بر امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام ترجیح داده باشند.

۲-۴-۲. عمر بن خطاب، بازوی ابوبکر

عامل مهم پیروزی ابوبکر در جریان خلافت، وجود عمر بن خطاب و برنامه‌ریزی‌های او بود. ابوبکر و عمر در بیشتر جنگ‌ها و حوادث در کنار یکدیگر بودند اما این که آیا این امر می‌تواند دلیل ترجیح ابوبکر در امر خلافت و وانهادن نصّ پیامبر ﷺ باشد، قابل تأمل است. به یقین، همراهی ابوذر، سلمان، عمار یاسر و صحابه بزرگ و مورد احترام و تأیید پیامبر ﷺ با امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام، امتیازی بیشتر از همراهی عمر با ابوبکر است. در هر حال، ابن ابی الحدید در شرح خطبه سوم یادآور می‌شود که اگر شلاق عمر نبود، خلافت ابوبکر پا برجا نمی‌شد. این نکته، همان معنای بازوی قدرت مند است که نقیب ابوجعفر به آن اشاره می‌کند. برخی با تبیین نقش عمر در سقیفه معتقدند موقعیت و شرایط سقیفه و گفت‌وگوهای موجود در گزارش‌ها نمایان‌گر این است که مردم در آن شرایط، گرفتار نوعی هیپنوتیزم یا خواب مغناطیسی شده بودند.^{۱۰۶}

۲-۴-۳. با تجربه بودن ابوبکر

ابوبکر از لحاظ سنی مقدم بر امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام است و در این باره هیچ تردیدی نیست ولی آیا افزونی سن نشانه تجربه بیشتر است؟ بر اساس گزارش‌های ابن اسحاق^{۱۰۷}، ابن سعد^{۱۰۸} و بسیاری از منابع اهل سنت، نخستین اسلام آورنده یا مرد مسلمان، امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام است و ابوبکر وقتی مسلمان شد که بیش از پنجاه نفر، اسلام آورده بودند.^{۱۰۹} برخی در این باره می‌نویسند:

کسی که بیش از بیست سال با پیامبر در همه امور و صحنه‌ها شرکت داشته است درست و منطقی نیست که بگوییم بی‌تجربه است. علاوه بر آن، تجربه در سن نیست بلکه در عقل، هوش و درایت است.^{۱۱۰}

ویلفرد مادلونگ نیز به این مسئله توجه می‌کند و کمی سن و سال را دلیل بر بی-

تجربگی نمی‌داند.^{۱۱۱}

۲-۴-۴. عدم حسد و کینه نسبت به ابوبکر

درباره وجود یا عدم حسد و کینه توزی نسبت به ابوبکر، گزارش چندانی در دست نیست. ابن ابی الحدید در بخشی از کتاب خویش می نویسد که عمر بن خطاب، ابوبکر را حسودترین فرد قریش می دانسته است^{۱۱۲} اما درباره این که کسی هم به او حسد می ورزیده است، سخنی نمی گوید.

۲-۴-۵. عدم غضب نسبت به ابوبکر

صفت دیگری که نقیب ابوجعفر برای عذر تراشی عده ای و توجیه ترجیح خلافت ابوبکر بر امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام با وجود نصّ بیان می کند، عدم غضب نسبت به ابوبکر است. به نظر می رسد با توجه به آن چه درباره تندخویی و غضبناک بودن ابوبکر در بخش مربوط به مدارا با مردم خواهیم گفت، تناقضی آشکار در بیان این صفات و خصایص مشاهده می شود.

۲-۴-۶. مدارا با مردم

این ویژگی در کلام ابوجعفر با عبارت «*و العرب تحب أبابکر و يعجبها لینه و رفقہ*»^{۱۱۳} دیده می شود. بنا به نقل ابن هشام، ابوبکر تاجری نرم خو و خوش برخورد بوده است^{۱۱۴} و بنا به روایت ابن عباس در ابوبکر، تندی و غضب دیده می شد.^{۱۱۵} طبرانی به نقل از ابوبرزه می نویسد:

ابوبکر چندان تندخو بود که در اثر غضب بر مردی، رنگ صورتش تغییر

یافت.^{۱۱۶}

در منابع تاریخی و سیره اهل سنت، گزارشی از سیلی شدیدی که ابوبکر به صورت دخترش، عایشه می زند آمده است^{۱۱۷} که به نظر می رسد با تعبیر بالا سازگار نیست. هم چنین، به این نکته باید توجه کرد که ابوجعفر پس از بیان این موارد، تحت عنوان عذر تراشی های مخالفان با نصّ به نقل از آنها می گوید که آنها می گفتند:

به فرض همه این دلایل را که قانع کننده است کنار گذارید، اگر ما، علی را

برای خلافت نصب می‌کردیم مردم از اسلام مرتد می‌شدند و به عادات جاهلی باز می‌گشتند. حال، کدام یک به مصلحت دین است؛ این که بر نص باقی بمانیم و مردم مرتد شوند یا به اقتضای مصلحت عمل کرده و مردم را در دین مستدام نگاه داریم گرچه در آن مخالفت با نص باشد؟^{۱۱۸}

مجموعه دلایلی که بیان شد و مواردی که ابوجعفر بیان نکرده و یا بیان کرده است و به قلم شاگردش ثبت نشده است می‌توانند از دلایل مخالفت با نص خلافت به شمار آیند. به یقین در صورت وانهادن تعصب می‌توان قضاوت‌های عادلانه‌تری درباره مهم‌ترین واقعه تاریخ اسلام نمود که منشأ تغییر مسیر خلافت گردید.

نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب روشن می‌شود نصّ در اصطلاح تاریخی و کلامی به معنای کلام صریح، روشن و رسا درباره خلافت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام است که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گاه به صورت نصّ جلی و گاه به شکل نصّ خفی بیان شده است. این پرسش که آیا نصّ درباره خلافت وجود داشته است یا خیر؟ نقطه عطف اختلاف اندیشه‌های کلامی شیعه و اهل سنت است.

نقیب ابوجعفر، از علما و متکلمان شیعی اوایل قرن ششم و اوایل قرن هفتم درباره دلایل مخالفت با نصّ خلافت از سوی شیخین، صحابه و فقهای اهل سنت، دیدگاه قابل توجهی دارد که کمتر در مباحثات و مناظرات دیگر متکلمان دیده می‌شود. وی آرای خویش را با استناد به شواهد تاریخی قابل قبول شیعه و اهل سنت مطرح می‌کند و در بیشتر موارد، موجب شگفتی و تأیید شاگرد معتزلی خود می‌شود.

به اعتقاد نقیب ابوجعفر، پس از جریان سقیفه در مسئله خلافت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام و نصّ خلافت برخوردارهایی چون انکار نصّ، پذیرش نصّ، تأویل نصّ، جوّ زدگی و بی‌تفاوتی به سبب پیروی از سران قبایل دیده می‌شود. این گونه برخوردها برخاسته از

نگرش و مبانی فکری جامعه بوده است و با دقت در گزارش‌های تاریخی می‌توان تا حدودی به منشأ این برخوردها پی برد.

نقیب ابوجعفر به ابن ابی الحدید معتزلی اثبات می‌کند که دنیایی دانستن امر خلافت برخلاف رسالت که امری اخروی است از عوامل مهم مخالفت با نصّ خلافت است. بر اساس دیدگاه نقیب ابوجعفر، دلایل مخالفت شیخین، رهبران و فقهای اهل سنت در چهار بخش خلاصه می‌شود:

الف) دلایل مربوط به بیش مخالفان با نص که عبارت است از دنیایی دانستن امر خلافت و کراهت و ترس از جمع نبوت و خلافت در یک خاندان؛

ب) دلایل مربوط به زمینه‌های مخالفت، مانند وجود مخالفت‌ها در زمان حیات رسول خدا ﷺ و ویژگی‌های فرهنگی اعراب؛

ج) دلایل مربوط به امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام مانند کم سن بودن وی، انتقام قریش و عرب از او و حسدورزی نسبت به وی؛

د) دلایل مربوط به ابوبکر؛ به این معنا که او را قدرت مند و اهل مدارا می‌دانستند.

پی نوشت ها

۱. خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، تحقیق دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم السامرای، قم: دارالهجرة، ۱۴۰۹ هـ.ق، ج ۷، ص ۸۶.
۲. محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، قم: نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ هـ.ق، ج ۷، ص ۹۷. (ابن الأعرابی: النصُّ الإسنادُ إلى الرئيس الأكبر، والنصُّ التوقيفُ، والنصُّ التعيين علی شیءٍ ما، ونصُّ الأمرِ شدتُهُ).
۳. ابن اثیر، النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق طاهر احمد زاوی و محمود محمد طناخی، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۶۴.
۴. فؤاد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، تحقیق و ترجمه رضا مهیار، بی جا: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۹۱۵.
۵. محمد علی تهانوی، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، بیروت: دارصادر، بی تا، ج ۲، ۱۶۹۶.
۶. حافظ محمد عبدالغنی الحنبلی ابن نقطه، تکملة الاکمال، بی جا: بی نا، بی تا، ج ۱، ص ۲۲۴.
۷. علی بن محمد العلوی العمری، المجدی فی انساب الطالبین، تحقیق احمد مهدوی دامغانی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ هـ.ق، ص ۱۲۷.
۸. ابن کثیر، البدایة و النهایة، تحقیق علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ.ق، ج ۱۲، ص ۸۹.
۹. محمد بن شاکر کُتبی، فوات الوفیات، تحقیق علی محمد بن یعوض الله و عادل احمد عبدالموجود، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۰ م، ج ۲، ص ۶۱۷.
۱۰. همان؛ ذهبی که مرگ وی را در دهه هفتم عمرش و در زمان خلافت الناصر لدين الله (۵۷۵ - ۶۲۲)، سی و چهارمین خلیفه عباسی می داند، این نکته را تأیید می کند. (ذهبی، المختصر من

- تاریخ ابن الدبیتی، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۴۹) و ابن نقطه به هجرت پدر نقیب ابوجعفر به بغداد در سال ۵۵۵ هـ ق اشاره می‌نماید. او درباره تاریخ تولد و مرگ ابوجعفر نمی‌نویسد. (ابن نقطه، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۴).
۱۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۲۲۳.
۱۲. مصطفی جواد، فلسفه التاریخ الاسلامی فی قرن السابع للهجرة، مجله المعرفة، سال دوم، ۱۳۵۱ ق، ص ۳۶۴.
۱۳. مصطفی جواد، ابوجعفر النقیب، بغداد: مطبعة الهلال، ۱۳۶۹، ص ۱۳۵.
۱۴. یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ هـ ق، ج ۴، ص ۴۴۸.
۱۵. همان.
۱۶. رک: ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۱۳-۱۵؛ علیرضا واسعی، جانشینان پیامبر ﷺ در پرتو شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلام، ۱۳۶۸، ص ۲۳.
۱۷. ابن ابی الحدید، همان، ص ۱۳، ۱۴.
۱۸. همان، ج ۹، ص ۲۳۵.
۱۹. همان، ج ۱، ص ۴۱، ج ۱۵، ص ۲۳.
۲۰. همان، ج ۱۲، ص ۸۳-۸۷.
۲۱. همان، ص ۸۲، ۸۳.
۲۲. همان، ص ۸۷.
۲۳. همان، ج ۱۲، ص ۸۵.
۲۴. همان، ص ۸۲-۹۰.
۲۵. همان، ص ۷۸-۸۲.

۲۶. بلاذری، *انساب الاشراف*، تحقیق محمد باقر المحمودی، بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۳۹۳ هـ.ق، ج ۲، ص ۷۶۷.
۲۷. ابن ابی الحدید، *پیشین*، ج ۱۲، ص ۸۶.
۲۸. همان، ص ۸۵.
۲۹. ر.ک: آلوسی، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و سبع مثانی*، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، بی تا، ج ۶، ص ۱۹۱.
۳۰. فخر رازی، *التفسیر الکبیر*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق، ج ۲۹، ص ۴۵۹.
۳۱. صاحب بن عبّاد، *المحیط فی اللغه*، تحقیق شیخ محمد آل یاسین، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۴ هـ.ق، ج ۱۰، ص ۳۸۰.
۳۲. ابن منظور، *پیشین*، ج ۱۵، ص ۴۱۰.
۳۳. همان.
۳۴. همان، ص ۸۵.
۳۵. ابن ابی الحدید، *پیشین*، ج ۱۲، ص ۸۳-۸۴.
۳۶. همان، ص ۸۳.
۳۷. مسلم نیشابوری، *صحیح مسلم*، بیروت: دارالفکر، بی تا، ج ۷، ص ۹۵؛ احمد بن حنبل، *مسند احمد*، بیروت: دار صادر، بی تا، ج ۳، ص ۱۵۳؛ نووی، *شرح صحیح مسلم*، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ هـ.ق، ج ۱۵، ص ۱۱۶. (ابن ابی الحدید به دنیوی بودن امامت و خلافت معتقد است اما احادیث مربوط به اشتباهات رسول خدا ﷺ را نمی پذیرد و در این باره می نویسد: چگونه این اخبار را صحیح بدانیم و حال آنکه خداوند متعال می فرماید: «کذلک لثبیت به فؤادک»؛ «سنقرئک فلا تنسی» و «ولو تقول علینا بعض الاقاول لاخذنا منه بالیمین». وی بحث درباره دو حدیث «تأبیر نخل»؛ یعنی حدیث بالا و ذی الیدین را به کتب فقهی خویش ارجاع می دهد (ابن ابی الحدید، *پیشین*، ج ۷، ص ۲۰).

۳۸. ر.ک: صالح الوردانی، *دفاع عن الرسول ضد الفقهاء و المحدثین*، بیروت: ترید نکوللطباعه، ۱۴۱۸ هـ.ق، ص ۲۴۳ به بعد.
۳۹. ر.ک: ضحاک، *الآحاد و المثانی*، تحقیق: باسم فیصل احمد الجوابرة، دارالدراية، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۲۲۹.
۴۰. این سخن از پیغمبر ﷺ ثابت نیست ولی به این دلیل بیان شد که نقیب ابوجعفر به آن استشهاد کرده است.
۴۱. در نگاهی کلی، مجموعه مخالفت‌ها از سوی دو گروه صورت می‌گرفته است. الف) ابوبکر و عمر (شیخین؛ ب) انصار (عموم انصار، سعد بن معاذ، سعد بن عبادة).
۴۲. ر.ک: ابن ابی الحدید، *پیشین*، ج ۱۲، ص ۸۴.
۴۳. ابن قتیبہ دینوری، *الامامة و السياسة*، تحقیق علی شیری، قم: شریف الرضی، ۱۴۱۳ هـ.ق، ج ۱، ص ۱۱.
۴۴. ابن ابی الحدید، *پیشین*، ج ۱۲، ص ۸۵.
۴۵. زهو به معنای خودستایی، خودنمایی و تظاهر است. تیه، اتیاه و اتاویه به معنای لاف، بزرگ منشی و گاه به معنای گمراهی است. احتمال دارد بی توجهی امام ﷺ به اشراف و ثروتمندان قریش و سران قبایل موجب چنین تصویری در ذهن آنان شده باشد؛ زیرا موارد متعددی از توجه و تواضع و خضوع آن حضرت ﷺ نسبت به فقرا و مستضعفان در تاریخ بیان شده است.
۴۶. ابن ابی الحدید، *پیشین*، ج ۱۲، ص ۸۵.
۴۷. در حقیقت ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.
۴۸. سیوطی، *درالمنثور*، فی تفسیر بالمأثور، بیروت: دارالمعرفة، بی تا، ج ۱، ص ۳۱۵؛ ج ۲، ص ۱۷۳.
۴۹. طبری، *تاریخ طبری*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷، ج ۵، ص ۲۶۲.

۵۰. بر اساس گفته مفسران اهل سنت، یهودیان با استناد به این که طالوت از نوادگان بنیامین بوده است و یهود می‌گفتند که سموئیل پیامبری از بنی لاوی بود و طالوت نمی‌توانست از بنی لاوی باشد، می‌گفتند: رسالت و خلافت در یک خاندان نباید جمع شود و نبی و خلیفه نباید از یک نسل باشند. این در حالی است که بیشتر مفسران اهل سنت و شیعه، آیه «در حقیقت ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم» را به آل ابراهیم نسبت می‌دهند و جمع بین سیاست دنیا و شرع دین را می‌پذیرند. (سیوطی، درالمنثور، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۵)؛ البته برخی ملک را داشتن زنان متعدد می‌دانند (عده بن مسلم ابن قتیبه، غریب القرآن، بی‌جا؛ بینا، بی‌تا؛ ص ۱۱۴)؛ در تفسیر بحر المحيط آمده است آیا از خاندان پادشاهی نیست کسی که از نوادگان یهود است و داود و سلیمان از اوست و آیا نوادگان لاوی که موسی و هارون از آنهاست از خاندان نبوت نیستند؟ (ابوحیان اندلسی، تفسیر، بحرالمحیط، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۷۴).

ثعلبی نیشابوری در *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن* در تفسیر آیه شریفه می‌نویسد: آنها معتقدند در بنی اسرائیل دو سبط وجود دارد؛ سبط نبوت و سبط پادشاهی. سبط نبوت، لاوی بن یعقوب است که موسی و هارون از نسل او هستند. هم‌چنین، سبط پادشاهی، فرزندان یهود ابن یعقوب هستند که داود و سلیمان از آن هستند. بنابراین، طالوت نه از سبط نبوت است و نه از سبط پادشاهی. او از فرزندان بنیامین بن یعقوب است (احمد بن ابراهیم ثعلبی، *الکشف و البیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق خالد عبدالرحمن ابک، بیروت: دارالمعرفه، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۱۲).

ابن کثیر در *تفسیر القرآن العظیم* به این مطلب اشاره می‌کند (ابن کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق یوسف عبدالرحمن المرعشلی، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۲ هـ.ق، ج ۱، ص ۵۰۷)؛ ر.ک: فخر رازی، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ هـ.ق، ج ۱۰، ص ۱۰۵؛ طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۹۵.

۵۱. و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت.

۵۲. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۹.
۵۳. همان، ج ۱۲، ص ۸۴.
۵۴. همان، ص ۸۵.
۵۵. رک: صالحی شامی، سبیل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و دیگران، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۴ هـ، ج ۱۲، ص ۳۱۵.
۵۶. حبیب الله هاشمی خویی، منهاج البراعة فی شرح النهج البلاغی، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۰ هـ، ج ۱۹، ص ۱۷۲.
۵۷. مسعودی، مروج الذهب، قم: دارالهجرة، ۱۴۰۹ هـ، ج ۲، ص ۳۰۱.
۵۸. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۲، ص ۸۷.
۵۹. رک: آرزینا آرلانی، نخستین اندیشه‌های تعالیم امام محمد باقر علیه السلام، ترجمه بدره‌ای، تهران: فروزان: ۱۳۸۱، ص ۲۳.
۶۰. علی بن محمد ابن مغازلی، المناقب، به کوشش محمد باقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۴۰۲ هـ، ص ۲۵؛ ابن بطریق، عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب الامام الابرار، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ هـ، ص ۱۰۷.
۶۱. منافقون (۶۳) آیه ۲؛ محمد (۴۷) آیه ۱۶.
۶۲. محمد (۴۷) آیه‌های ۲۰ و ۳۰.
۶۳. فتح (۴۸) آیه‌های ۱۱ - ۱۵.
۶۴. حجرات (۴۹) آیه ۴.
۶۵. انفال (۸) آیه‌های ۱ و ۷.
۶۶. آل عمران (۳) آیه ۱۵۲.
۶۷. همان، آیه ۱۵۳.
۶۸. توبه (۹) آیه ۳۸.

۶۹. ابن ابی الحديد، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۱۸.
۷۰. «فقال له عفا الله عنك لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ - حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ» توبه (۹) آیه ۴۳.
۷۱. ابن ابی الحديد، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۱۹؛ ر.ک: محمود مهدوی دامغانی، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، تهران: نی، ۱۴۱۷ هـ.ق، ص ۵۷-۶۲.
۷۲. همان.
۷۳. همان، ج ۱۲، ص ۸۶ و ۸۷.
۷۴. واقدی، کتاب الردة مع نبذه من فتوح العراق و ذکر المثنى بن حارثه (الشيباني)، تحقیق یحیی الجبوری، بیروت: دارالمغرب الاسلامی، ۱۴۱۰، ص ۴۵ و ۴۶.
۷۵. صفدی، الوافی بالوفیات، تحقیق احمد الارناؤوط و ترکی مصطفی، بیروت: داراحیاء التراث، ۱۴۲۰ هـ.ق، ج ۱۷، ص ۱۶۶.
۷۶. ابن ابی الحديد، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۱۹.
۷۷. همان.
۷۸. أن العرب لا تطیع علیاً عليه السلام فبعضها للحسد و بعضها للوتر و النار و بعضها لاستحداثهم سنه و بعضها لاستطالته علیهم و رفعه عنهم و بعضها كراهة اجتماع النبوة و الخلافة فی بیت واحد و بعضها للخوف من شدة وطأته و شدته فی دین الله و بعضها خوفا لرجاء تداول قبائل العرب الخلافة. همان، ج ۱۲، ص ۸۴.
۷۹. همان، ص ۸۵.
۸۰. همان، ص ۸۴ و ۸۵.
۸۱. ر.ک: همان، ج ۱۲، ص ۸۲؛ احمد بن حنبل، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۰ و ۳۲۱؛ محب طبری، الرياض النضرة فی مناقب العشرة، قم: دار الشهاب، بی تا، ج ۲، ص ۱۶۲؛ محمد بن سلیمان کوفی، مناقب الامام امیر المؤمنین عليه السلام، تحقیق محمدباقر محمودی، قم: مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۲

- هق، ج ۲، ص ۴۸۰.
۸۲. ابن عبدالبر، الاستیعاب، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت: دارالجلیل، ۱۴۱۵ هـ، ج ۳، ص ۱۱۲۸.
۸۳. همان، ص ۱۱۱۴؛ بری، الجوهره فی نسب الامام علی و آله، تحقیق محمد النوبختی، دمشق: مکتبه التوری، ۱۴۰۲ هـ، ص ۷۳.
۸۴. محب طبری، پیشین، ج ۳، ص ۲۰۶.
۸۵. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۲، ص ۸۴ و ۸۵.
۸۶. ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، بیروت: دار الکتب العربی، بی تا، ج ۱، ص ۶۸.
۸۷. طبرانی، معجم الکبیر، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی، بی جا: دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۹، ص ۱۴۳.
۸۸. ابن عبدالبر، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۰۷.
۸۹. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۴، ص ۹۲.
۹۰. همان، ج ۱۲، ص ۸۶.
۹۱. رزی بلاشر، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه آذر تاش، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳، ص ۳۵.
۹۲. طبری، پیشین، ج ۲۸، ص ۱۴۸.
۹۳. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۲۰، ص ۳۲۸.
۹۴. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۰۰.
۹۵. همان، ج ۹، ص ۲۴۹.
۹۶. ابن شهر آشوب، مناقب الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، نجف: المکتبه الحیدریه، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۲۳۰.
۹۷. ابن عساکر، مختصر تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ هـ،

- ج ۶، ص ۲۷۶.
۹۸. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۲، ص ۸۴ و ۸۵.
۹۹. همان، ص ۸۲؛ ثقفی، الغارات، بی جا: بی نا، بی تا، ج ۲، ص ۸۹۸؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ، ج ۳۱، ص ۷۶.
۱۰۰. ابن قتیبہ دینوری، پیشین، ص ۶۳.
۱۰۱. قالوا أبو بكر أقوى على هذا الأمر منه لا سيما و عمر يعضده و يساعده و العرب تحب أبا بكر و يعجبها لینه و رفقہ و هو شيخ مجرب للأمر لا يحسده أحد و لا يحقد عليه أحد و لا يبغضه أحد و ليس بذی شرف فی النسب فيسمح على الناس بشرفه و لا بذی قری من الرسول ص فيدل بقربه. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۲، ص ۸۵.
۱۰۲. ابن عساکر، پیشین، ج ۳۰، ص ۳۳۵.
۱۰۳. ابن اثیر، أسد الغابه، بیروت: دار الكتاب العربی، بی تا، ج ۳، ص ۲۱۴.
۱۰۴. ابن عبدالبر، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۰۰.
۱۰۵. حسن حسینیان مقدم، مقاله ابوبکر بن ابی قحافه، دانشنامه سیره نبوی، ج ۱، ص ۱۶۲.
۱۰۶. محمدرضا مظفر، السقیفه، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۲ هـ، ص ۱۳۸.
۱۰۷. ابن هشام، السیره النبویة، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر: مکتبہ محمد علی صبیح و اولاده، ۱۳۸۳ هـ، ج ۱، ص ۲۶۶.
۱۰۸. ابن سعد، پیشین، ج ۳، ص ۱۵.
۱۰۹. طبری، پیشین، ج ۲، ص ۶۰؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، پیشین، ج ۳، ص ۳۹.
۱۱۰. رک: آرزینا آرلانی، پیشین، ص ۲۳.
۱۱۱. ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد ﷺ، ترجمه احمد نمایی و دیگران، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷، ص ۶۳.
۱۱۲. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۲، ص ۸۴.

۱۱۳. همان.

۱۱۴. ابن هشام، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۷.

۱۱۵. بلاذری، پیشین، ج ۱۰، ص ۷۰.

۱۱۶. طبرانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹.

۱۱۷. ابویعلی الموصلی، مسند ابی یعلی، تحقیق حسین سلیم اسد، بی جا: دار المأمون للتراث، بی

تا، ج ۸، ص ۱۳۰؛ بلاذری، پیشین، ج ۲، ص ۴۷؛ حسین حسینیان مقدم، مدخل ابوبکر بن ابی

قحافة، دانشنامه سیره نبوی، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۸۳.

۱۱۸. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۲، ص ۸۵.